

پیش‌خوانی

به بهانه انتشار اثر تاریخی «سرچشمه‌های تصوف»

پرده‌ای دیگر از تزویر سوداگران

■ جعفر توانا



قدرت طلبان که با جهان‌خواری نیز سبیری ندادند و با استکبار جهانی تعریف می‌شوند، پس از جنگ سرد و فروپاشی بلوک شرق، اسلام را دشمن اصلی خود شناخته و کوشیده‌اند با تمام امکانات علمی و عملی راه مبارزه مستقیم و غیرمستقیم با این مسلمانی، نمادها و پایگاه‌های اجتماعی آنها را در پیش بگیرند تا با تهاجم به کشورهای اسلامی در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اعتقادی آن هم نتنها با هدف محدودسازی، بلکه به انحراف کشاندن و سرکوبی بیداری‌ها که در دستور کار خود قرار داده‌اند مقصود خویش را تأمین کنند.

دستورالعمل مثلث شوم «قدرت»، «اطلاعات» و «ثروت» جهان‌خواران نه‌تنها به تضعیف اسلام و کشتار مسلمانان در جهان خلاصه نمی‌شود، بلکه دستکاری در اعتقاد مسلمانی که یک نوع آن با تقویت فرقه‌ها و مسلک‌هاست صورت می‌گیرد و اگر پایه‌انحراف کشاندن فرد در جامعه تأمین مقصود و منظور فرقای نکند که می‌کند، بدترین نوع زبان جبران‌ناپذیری است که برای وحدت مورد نیاز امروز جهان اسلام به شمار می‌رود.

در همین زمان عده‌ای که از مسیر دینی مردم جدا افتاده برای خویش سیر و سیاستی دیگر از غیر مردمی یا ضد مردمی داشته، کوشیده‌اند به کار فرقه‌های سر و سامانی بدهند و تأمین منظور کنند. به‌خصوص هر گاه مردم به دلایل متعدد جزرفایبی، اقتصادی، سیاسی، روحی و نظایر آن از تشکل و تعامل فرهنگی دور و پراکنده شده‌اند، لاجرم فرهنگ سیلان و جریان مطلوب کمال



کنمای از سماع درویشان

یافته خویش را کم و بیش از دست می‌دهند و چه بسا به انطباع و گسیختگی مبتلا می‌شوند و نمی‌توانند از بار فرهنگی و بنیه عقلانی خویش در هیئت اجتماع به نحوی که مقتضای روح دینداری است حداکثر بهره‌برداری را به عمل آورند، هم در استحصال و استخراج ذخایر وجود در حد اعلا توفیق یابند و هم تزویرها و خدعه‌ها را که در چنین قالب‌هایی دلسوزانه مطرح می‌شود، بشناسند. اگر این‌پیش – که باید در تمامی شئون و عرصه‌های فردی و اجتماعی نقش و تأثیر بنیادی اعتقادی به اصول و فروع دینت تعیین کننده باشد –وجود نداشت، کرامت و شرافت ذاتی انسان سرمایه دست آنهاپی قرار می‌گیرد که می‌کوشند سرشت مادی و معنوی قابل رشد و شکوفایی بشر را در همه وجوه و زمینه‌های فردی و اجتماعی در اختیار بگیرند و او را در کمال جویی و آرمان خواهی در خدمت مقاصد خود درآوردند و مناسفانه به لحاظ تأثیرپذیری انسان از عوامل مثبت و منفی تا اندازه‌ای موفق بوده‌اند.

چون چنین سودجویی از سعادت و دین فرد و جامعه می‌طلبد هر کس بیه توبه خویش در راه سالم‌سازی و زودن علل و عوامل زمینه‌ساز تحریف و تحذیف اسلام که مقدمه کفر و نفاق، فقر و فساد، ظلم و استبداد، سلطه و استکبار است، دست به کاری بزند که غصه سرآید. تندیون رساله‌هاست حاضر را در عرصه اشاعه تصوف فرقه‌ای که مدت‌هاست به لحاظ آشنایی طالبان زندگی عارفانه به عمد با سیر و سلوک طریق عرفانی اسلامی ایرانی یکی دانسته شده، از جمله وظایف تشخیص داده است، باشد که راهنما و راهنگشایی و به این مهم یادآور شود. دین مبدأ همه خوشبختی‌های یک ملت است. به همین اعتبار باید دانست خروج از فرهنگ اسلامی یا انواع بدبختی‌ها توأم می‌شود.

و اگر آیین بدبختی بیه هر وسیله‌ای دانمگیر

سعادت انسان شود، بدترین‌هاست که می‌یابد

با تمام توان از زندگی فرد و صحنه جامعه بیرون رانده شود. «و آن که این کار ندانست در انکار

بماند»^(۱) در خدعه‌ها و تزویرهای سوداگران عمر

نازنین تلف کرد، از یار بماند و به مقصد نرسید. «ها در این باره با تو سخن‌ها داریم.»

^[1] نویسنده: جعفر توانا

تاریخ

کفت‌و‌گو ۸۸۴۹۸۴۲۸



زندگینامه خودنوشتِ عالم مفضل حضرت آیت‌الله سیدحسن سعادت مصطفوی

بر محمل دانایی

در روز شنبه ۲۱ خردادماه ۱۳۹۱، آئین نکوداشت عالم فرزانه و فیلسوف یگانه، حضرت آیت‌الله سیدحسن سعادت مصطفوی در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی برگزار شد.
اینک بدین مناسبت و در تکریم مکات علمی و عملی این دانشی مرد معاصر، زندگینامه خودنوشت و منتشر نشده ایشان را به خوانندگان این صفحه تقدیم و دوام عمر و توفیقات استاد را از در گاه حق خواهانیم.

بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم. من سید حسن سعادت مصطفوی هستم. در خرداد ۱۳۱۵ در قاین متولد شدم‌ام. قاین که از لحاظ تقسیمات آموزشی در استان خراسان جنوبی قرار دارد، شهری با قدمتی طولانی است و آثار و ابنیه تاریخی آن که همچنان پابرجاست، حکایت از پیشینه‌ای کهن دارد.

خاندان و خانواده
خاندان بدری من اهل علم و درس بودند. پدربزرگ پدری‌ام مرحوم آیت‌الله حاج‌سیدمصطفی‌از مجتهدان سرشناس منطقه قاین بود و آن طور که از دیگران شنیدم‌ام در تفسیر قرآن مجید تبحر و شهرت داشت. پدرم مرحوم آیت‌الله سیدمحمد نیز انصافاً در دو طریق معقول و منقول ابد غایات را در ک کرده بود. ایشان پس از اتمام تحصیلات دبستان در قاین برای تحصیل علوم دینی رحل اقامت در مشهدالرضا (علیه‌الآف التحیه و النناء) می‌افکند و در آنجا تمام دروس ادبیات خود را نزد ادیب تیسباوری اول فرامی‌گیرد و پس از اتمام دروس سطح در درس خارج قرآنی در مشهد خراسانی پسر بزرگ آخوند خراسانی صاحب کفایه حاضر می‌شود. استاد دیگر اصول ایشان میرزاهمدی اصفهانی بود. ایشان در فلسفه نیز شاگرد ممتاز آقا بزرگ حکیم بود و مطالب معقول را نزد آن فیلسوف بزرگ آموخته بود. پس از چندین سال اقامت در مشهد پدرم عازم نجف می‌شود و در درس مراجع وقت آقای نانینی، مرحوم آقاضیاء عراقی و سیدابوالحسن اصفهانی حاضر می‌شود و پس از دریافت اجازه اجتهاد از هر سه تن به قاین بازمی‌گردد و در همان جا سکونت می‌گزیند.

مادر مرحومه‌ام زن عفیف و مؤمنه‌ای بود و با اینکه از سواد درسی بهره‌ای نداشت، اما دل روشنی داشت و از نظر حسن خلق و ادب اجتماع بسیار بر من تأثیر گذاشت. اجتماع این مکارم اخلاق در ایشان باعث شد علاقه و محبت فرزندانی‌ام به ایشان بیش از معمول باشد. قضای حتمی خداوند متعال بر این تعلق گرفت که مادرم در جوانی از دنیا برود. زمان فوت ایشان جوانی ۲۳ ساله بودم و این واقعه به‌طور کلی روحیه‌ام را آشفته ساخت.

آغاز اندوختن

تحصیلات خود را در همان قاین آغاز کردم. در ابتدا

دو سال به مکتبخانه‌ای می‌رفتم. در این مکتبخانه خواندن قرآن و زبان فارسی را فراگرفتم. پس از آن در دبستان پهلوی قاین ثبت‌نام شدم و با کلاس چهارم در آنجا بودم که قضیه مهاجرت ما به تهران پیش آمد. مجموعه حوادث و اتفاقاتی باعث شد پدرم و به تبعش خانواده به تهران بیاییم. جریان مفصلی است که جای ذکرش در این مجال اندک ممکن نیست. به‌طور خلاصه تنها اکتفا می‌کنم به اینکه در آن دوران مناطق سیستان و خراسان تیول خاندان علم بود و بسه خاطر این انفاذ حکم، تجاوز و تعدی بر اموال و جان‌ها اقل خطبه‌ای از بود که انجام می‌دادند. پدرم که عالمی ظلم‌ستیز بود بر سر یکی از تعدیات آنها به موقوفات یکی از مدارس علمیه با آن خاندان در گیر شد و با آن که توانست جلوی این تعدی را بگیرد، اما تحت فشار دسیسه‌چینی‌هایشان مجبور به مهاجرت شد.

در تهران
موقع ورودمان به تهران ۱۲ سال داشتم و کلاس پنجم و ششم را در همین جا خواندم. اولین خانه ما در تهران در محله امامزاده حبیبی در خیابان سیروس (شهید مصطفی خمینی فعلی) بود. پدرم در تهران به خاطر سابقه دوستی که با مرحوم آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی فرزند آیت‌الله سیدعبدهلله بهبهانی از رهبران مشروطه داشت، از طرف ایشان مشترکاً با مرحوم آیت‌الله سیداحمد شهرستانی تدریس در مدرسه علمیه رضائیه (امام رضاع) فعلی) را به عهده گرفت. مدرسه رضائیه از حوزه‌های قدیمی تهران بوده و آن گونه که در کتب تاریخی ذکر شده است سابقه احداث آن به اواخر قاجار بر می‌گردد.

در حوزه

پس از اتمام تحصیلات ابتدایی با تشویق پدر و علاقه‌ای که در خود می‌دیدم، شروع به تحصیل در علوم حوزوی کردم. در اینجا لازم می‌دانم یادآور شوم شرایط و چشم‌انداز ورود به سلک روحانیت در آن زمان مانند امروز نبود. با تبلیغات و اقدامات عملی که رضاخان انجام می‌داد، روحانیون پس از کر و فری که در مشروطه نشان داده بودند، تبدیل به قشر ضعیف و طبقه‌ای وضع در صحنه اجتماع شده بودند. در آن دوران اگر کسی وارد حوزه می‌شد، در واقع از خود گذشته‌ای بود که آینده مبهمی پیش روی خود می‌دید. به هر صورت با در نظر گرفتن این شرایط تحصیل علوم دینی را در همان حوزه تحت تکفل پدرم آغاز کردم. تمام دروس ابتدایی و سطیح را نزد پدرم تعلیم گرفتم و ایشان با جدیت و حوصله بر روند درسی‌ام نظارت داشت.

در بیکرانه فلسفه

علاوه بر ادبیات، اصول و فقه از آنجا که ایشان فیلسوف نیز بود، دوره کامل فلسفه مشاء شامل اشارات و بخش‌هایی از شفا و نیز شرح منظومه را



۱۳۵۷. آیت‌الله سعادت مصطفوی به اتفاق آیت‌الله رسولی مصلانی در صف نخست تظاهرات مردم شیرانات

من توصیه کرد د زیارت جامعه کبیره را از حفظ کنم و هر روز به نیت یکی از معصومین(ع) بخوانم. از همان موقع تا امروز به لطف خدا به این توصیه عمل کرده‌ام و از این طریق عنایات بسیاری بر قلبم افزوده شده است. حکیم تشکر پس از پیروزی انقلاب ناپدید شد و درباره این موضوع احتمالات بسیاری بر سر زبان‌ها افتاد. به نظر من ایشان به هند مهاجرت کرد و در همان جا از دنیا رفت، زیرا حین درس بسیار می‌شد که آرزو می‌کرد فرصتی فراهم شود تا به هند برود.

بر سیبل اصول

در همان ایام دوستی به من می‌گفت عالمی به نام آیت‌الله میرزا محمدحسین ثقفی تهرانی از نجف به تهران آمده و در اصول چیره‌دست است. با آنکه دوره خارج کفایه را نزد پدرم خوانده بودم، اما چون اشتیاق تامی به تحصیل علم داشتم نزد آن عالم رفتم. آیت‌الله ثقفی – که البته هیچ نسبتی با خاندان همسر مرحوم امام خمینی(ره) نداشت – عالمی ۹۰ ساله بود که چهار دوره درس آخوند خراسانی را حاضر بود و الحق بحر عمیقی در اصول بود. من حدود چهار سال هر روز به منزل او در محله سر تخت می‌رفتم و از درش بهره می‌بردم. غیر از مواقع درس در روزهای تعطیل نیز به او سر می‌زدم و اگر حاجتی داشت یا چیزی می‌خواست در رفعی می‌کشیدم. ایشان از دنیا بهره‌ای نداشت. ایشان پیرمردی ۹۰ ساله بود که دختری مجنون و دختری بیمار در خانه داشت و فقیر هم بود، رحمه الله علیهم اجمعین و انار الله بر هائهم.

در محضر آیت‌الله کاشانی

این روند تحصیلی مطلوب من در تهران باعث شد از رفتن به قم یا نجف بی‌نیاز باشم. بعدها که به قم رفتم تا کلاس‌های معقول و منقول اساتید آنجا را بسنجم، دیدم بر

دوران

به اقتضای شور جوانی‌ام در دوران حوادث ملی شدن نفت به منزل آیت‌الله کاشانی رفت و آمد می‌کردم و پس از کودتای ۲۸ مرداد و خانه‌نشینی ایشان هم به دیدار ایشان می‌شناختم

و در مباحث علمی با ایشان گفت و گو می‌کردم. ایشان با مرحوم آیت‌الله ثقفی در درس پدرشان آیت‌الله مصطفی کاشانی هم‌درس بودند. آیت‌الله کاشانی مرد دانشمندی بود که بنا بر وظیفه وارد جدال با انگلیسی‌ها شد و آن وسواسان خناس سرانجام موجب هتک عرض وی شدند

۹ جوان ۴۲۷۷

ماه مبارک رمضان به شهرستان‌ها می‌رفتم تا منبر بروم. به توصیه پدرم وجوهات نمی‌گرفتم و به غیر از تدریس و منبر کار دیگری نیز نمی‌توانستم بکنم. از همین رو بعضی اوقات شرایطی پیش می‌آمد که هیچ چیزی نداشتم تا خرج خانواده‌ام کنم. به یاد دارم شب‌هایی را که از خانه بیرون می‌زدم و در کوچه‌هایی جهت می‌گشتم تا همسر خیال کند به منبر رفته‌ام و امید به رسیدن پولی داشته باشد. در ۳۰ سالگی از دواج کردم و با اینکه همسر خانواده مرفهی داشت، اما با شرایط من ساخت و هیچ‌گاه شکوه نکرد و از این بابت سپاسگزار هستم.

در مسجد نیاوران

حدود سال ۱۳۴۷ بود که یکی از دوستان گفت مسجدی در نیاوران هست که برای ماه رمضان امام جماعت می‌خواهد. ماه رمضان آن سال را به نیاوران رفتم. پس از آن چون امام جماعت آنجا بیمار و زمینگیر شده بود، اهالی آنجا خواستند امام جماعت را تائب آنجا شوم. هر عصر از منزلان در خیابان ۱۷ شهرپور امروزی با اتوبوس به نیاوران می‌رفتم تا اذان مغرب آنجا باشم و پس از نماز دو باره به منزل برمی‌گشتم. تا سال ۱۳۵۰ برنامه روزانه‌ام همین بود تا اینکه در این سال توانستم منزلی در نیاوران تهیه و همسر و فرزندانم را به آنجا منتقل کنم. الان حدود ۵۰سال است که امام جماعت همان مسجد هستم.

در کاخ نیاوران

با پیروزی انقلاب اسلامی چون مسجد ما نزدیک کاخ نیاوران بود، با کمک و همراهی جوانان محل وارد کاخ شدم و به دستور امام خمینی(ره) کمیته انقلاب اسلامی کاخ نیاوران را تشکیل دادم تا اموال کاخ از غارت و زدنی در امان بماند. خاطراتم از کاخ و مسئولیت‌م به عنوان رئیس کمیته کاخ نیاوران مفصل و شنیدنی است که امید دارم در فرصت مناسبی به آن بپردازم. برخلاف تصور ذهنی‌ام شش سال مجبور به اداره کاخ شدم، البته در این مدت از درس غافل نبودم و چون به خاطر مسائل امنیتی نمی‌توانستم به مدارس علمیه بروم، در منزلان دو درس گذاشته بودم که شاگردان از دور و نزدیک می‌آمدند. در این شش سال توفیق قریب بود و چند باری هم در جبهه‌های نبرد شرکت کردم مانند سنندج، اسلام‌آباد، پاره و دشت عباس. بالاخره با افتادن مقلز انقلاب در ریل به مسئولیت‌م در کاخ پایان دادم و وارد زندگی علمی خود شدم.

در دانشگاه‌ها

با باز شدن دانشگاه‌ها در دانشگاه‌های الزهر(س)، شهید بهشتی، تربیت مدرس، امام صادق(ع) و دانشکده الهیات دانشگاه تهران به صورت نیمه‌وقت درس می‌دادم. مدتی از تدریس گذشت که مسئولان دانشگاه تهران خواستند به استخدام رسمی آنجا دربیایم. با پخش این خبر در مجامع علمی روزی آیت‌الله مهدوی کنی مرا به دفترش دعوت و از من تقاضا کرد به‌جای دانشگاه تهران استاد استادمی دانشگاه امام صادق(ع) باشم. به دلیل سابقه آشنایی‌ای که با ایشان داشتم پذیرفتم و از آن زمان تاکنون عمدتاً در این



۱۳۵۸. قم. آیت‌الله سیدحسن سعادت مصطفوی در محضر امام خمینی

مکان مقدس مشغول به کار هستم. علاوه بر تدریس از سال ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۸ رئیس دانشکده الهیات دانشگاه امام صادق(ع) بودم.

در سال ۱۳۷۸ سپس از درگیری‌ها و اختلافاتی که در دانشکده الهیات دانشگاه تهران بر سر انتخاب مدیر پیش آمد، به درخواست اساتید و انتخاب دانشگاه و موافقت دفتر مقام معظم رهبری ریاست دانشکده الهیات دانشگاه تهران را پذیرفتم و تا چهار سال در آنجا بودم. پس از آن چون احساس کردم رئیس وقت دانشگاه به خاطر علاقه‌های سیاسی‌اش حاضر به ادامه همکاری با من نیست، استعفا دادم و به دانشگاه امام صادق(ع) بازگشتم. از آن زمان تاکنون مدیر گروه حکمت و فلسفه دانشکده الهیات دانشگاه امام صادق(ع) هستم. در همان سال ۱۳۷۸ ضمن تدریس در دانشگاه قم در مدرسه دارالشفا برای طلاب

تدریس الهیات شفا را آغاز کردم که نزدیک به یک دهه به طول انجامید. پس از آن نیز متناوباً تدریسی در حوزه قم داشتم‌ام. در اوایل دهه ۸۰ به درخواست جمعی از طلاب حوزه علمیه مرحوم مجتهدی درس فلسفه‌ای را در نیاوران آغاز کردم که الحمدلله تا حال ادامه داشته است. این کلاس اخیر رفت و آمد طلاب و دانشجویان به نیاوران مرا به این فکر انداخت که هر کزی فلسفی در این منطقه بنیان گذارم. پس از چند سال این فرصت فراهم شد و بنیاد فلسفی این سینراه افتاد که امیدوارم بتوانم سرو سامانی به آن بدهم تا مرکز برای آموزش و تحقیقات فلسفه اسلامی باشد.

توصیه‌ای به جویندگان علم

این مضمه‌ای از حیات علمی‌ام بود که به آن امید که راهنمای جویندگان علم باشد، بیان کردم. همیشه به طلاب و دانشجویان خود سفارش کرده‌ام علم متاعی نیست که با نفعن و سرر به هوایی به دست آید. من و امثال من از ابتدای جوانی تمام وجود خود را وقف علم کرده‌ایم تا علم بهره‌ای بیش و کم از خود به ما داد. صرف وقت و عمر در بازچه‌هایی چون معاش و سیاست برای جوانان علم‌جو سم مهلکی است. طریق تحصیل علم بر فراز و نشیب است

و معایب و محرومیت‌ها در آن بسیار.